

## نظریه سازمان دهی، برنامه انقلابی، عمل انقلابی

در پی ضربه روحی شدیدی که در ۴ اوت ۱۹۱۴ به لنین وارد شد، او در این رابطه گام تعیین کننده ای برداشت. از آن روز به بعد سازمان دهی صرفاً نه امری تشکیلاتی بلکه مسأله ای بود که به محتوا هم مربوط می شد. برای لنین مسأله دیگر در تقابل قرار دادن مقوله کلی «تشکیلات» با مقوله کلی «خودانگیختگی» نیست، یعنی، آن تقابلی که اغلب در «چه باید کرد؟» و یا در «یک گام به جلو دو گام به پس» مشاهده می شود. اکنون مسأله عبارت است از تمایز دقیق آن تشکیلاتی که به طور عینی محافظه کار است از آن تشکیلاتی که به طور عینی انقلابی است. این تمایز بر اساس ملاک های عینی (برنامه انقلاب، بردن این برنامه به میان توده ها، عمل انقلابی و غیره) صورت می گیرد. اینک آگاهانه مبارزه جوئی خود انگیخته توده ها بر اقدامات و یا حتی وجود سازمان های توده ای اصلاح طلب و محافظه کار رجحان می یابد. از آن جا که از سال ۱۹۱۴ به بعد در کشمکش های مابین «سازمان های سوسیال دموکراتیک متشکل» که رو در روی توده ها قرار داشتند و «توده های غیر متشکل»، لنین همواره جانب توده ها را می گرفت و سوسیال دموکراسی را به خیانت به توده ها متهم می کرد، یک سازمان پرست «ساده لوح» به سادگی می توانست مدعی شود که لنین به نظریه «خود انگیختگی» لوکزامبورگ بازگشته بود.<sup>۴۳</sup> اینک لنین رهائی پرولتاریا را در گروهی متلاشی شدن سازمان های محافظه کار می دید.<sup>۴۴</sup>

اما لنین با تصحیح و یا بهتر است بگوئیم با تکمیل نظریه سازمان دهی اش بعد از سال ۱۹۱۴، نه فقط قدمی به عقب در جهت ستایش از خودانگیختگی «ناپ» برداشت، بلکه، با تمایز قائل شدن بین یک حزب انقلابی و یک سازمان به طور عام دقیقاً گام بزرگی به جلو برداشت. حال او دیگر انکشاف آگاهی طبقاتی سیاسی کارگر را هدفی نابسنده برای حزب می بیند و فرمول بسیار دقیق تری را ارائه می دهد. اینک طبقه پیش گام انقلابی عبارت می شود از تکامل و ارتقای آگاهی انقلابی پیشگاه طبقه کارگر. ایجاد حزب انقلابی طبقه چنان فراشدی باید شود که در طی آن برنامه انقلاب سوسیالیستی

باید با تجاربی که اکثریت کارگران پیشرو در طی مبارزاتشان کسب کرده اند، در هم آمیزند.<sup>۴۵</sup>

پا به پای این گسترش و پیرایش نظریه سازمان دهی نزد لنین، با شروع جنگ جهانی اول شاهد تکوین مقوله فعلیت انقلاب هم نزد وی هستیم. تا ۱۹۱۴ این مقوله کمابیش به روسیه محدود می شد، اما، از سال ۱۹۱۹ به بعد دامنه اش را به تمام اروپا بسط داد (البته بعد از انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، لنین به نقد متوجه توان بالقوه و فوری انقلاب در کشورهای مستعمره شده بود).

بدین ترتیب صحت «طرح استراتژیک» لنینی در مورد کشورهای امپیرالیستی اروپای غربی به طور تنگاتنگی با مسأله ماهیت دوران تاریخی که در آن به سر می بریم، پیوند عمیق پیدا می کند. از دیدگاه ماتریالیزم تاریخی مقوله حزب انقلابی را از مقوله «فعلیت انقلاب» تنها به شرطی می توان استنتاج کرد که از این فرض حرکت کنیم که نظام سرمایه داری جهانی در فاصله جنگ جهانی اول و انقلاب اکتبر روسیه وارد یک بحران ساختاری تاریخی شد و چنین بحرانی لزوماً و تناوباً به اوضاع انقلابی منجر می شود(که به نظر ما فرضی درست و قابل قبول است). از سوی دیگر اگر فرض را بر آن بگذاریم که سرمایه داری، به مثابه یک نظام جهانی، در آن ایام هنوز دوران رشد و شکوفائی اش را می گذراند چنین برداشتی از حزب را می بایست به مثابه مقوله ای کاملاً «اراده گرایانه» مردود دانست. چرا که در طرح استراتژیک لنین مسلماً امر تبلیغ انقلابی نیست که عامل تعیین کننده است - هر چند بدیهی است که حتی در دوران غیر انقلابی هم انقلابیون آن را به دست فراموشی نمی سپارند - بلکه استراتژی عمدتاً بر مبارزات انقلابی که در افق نه چندان دوری قرار دارند باید متمرکز شود. حتی در دوران رشد و صعود سرمایه داری هم چنین مبارزاتی ممکن می بودند(مثلاً کمون پاریس)، اما به مثابه نمونه های استثنائی و ناموفق، که در چنین شرایطی ایجاد یک حزب از طریق کوشش برای تدارک و شرکت فعال در چنین مبارزاتی، بی معنا است.

تفاوت میان یک حزب انقلابی کارگری به طور اعم (واژه کارگری به ترکیب اعضای حزب و یا حتی پایه انتخاباتی اش اشاره دارد)، و یک حزب کارگری انقلابی (یا نطفه چنین حزبی) صرفاً در برنامه و یا در وظایف اجتماعی عینی آن ها خلاصه نمی شود (که عبارتند از دامن زدن و نه ترمز کردن کلیه مبارزات به طور عینی انقلابی توده ها، و یا در کلیه اشکال و چالش های مبارزاتی که اساسی وجه تولید سرمایه

## نظریه لنینیستی، سازمان دهی و ربط امروزی آن

داری و دولت بورژوا را زیر سؤال می برند)، بلکه این تفاوت در توانایی آن در تدوین روش های آموزشی مناسب جهت بردن برنامه به میان تعداد هر چه بیشتری از توده ها نیز می باشد.

ولی می توان از این هم جلوتر رفت و مسأله را دقیق تر بیان کرد: آیا خطر استقلال تشکیلات ((از طبقه)) فقط مختص سازمان های "کارگری" اصلاح طلب و فرصت طلب است و یا هر سازمانی منجمله سازمان هائی با برنامه و عمل انقلابی را هم تهدید می کند. آیا رشد بوروکراسی، حتی در درون یک سازمان انقلابی، برآیند اجتناب ناپذیر هر گونه تقسیم کاری، از جمله تقسیم کار بین "رهبری" و "اعضاء" نیست؟ در این صورت آیا یک سازمان انقلابی زمانی که از حد معینی بزرگ تر شود، در مرحله معینی بدل به ترمزی در مسیر مبارزات رو به رشد توده ها پرولتری نمی شود؟

اگر چنین استدلالی درست باشد آنگاه تنها نتیجه گیری آن این می توان باشد که رهائی طبقه کارگر و بشریت از طریق سوسیالیزم امری ناممکن است. چرا که استقلال یک تشکل از طبقه و انحطاط به اصطلاح اجتناب ناپذیرش تنها یک روی سکه معضلی است که روی دیگرش عبارت است از فرو رفتن تدریجی همه کارگران سازمان یافته ، کلیه روشنفکران کم و بیش درگیر مبارزه و تمام انسان هائی که در قید تولید کالائی جهانشمول گرفتار آمده اند، در کام یک "آگاهی کاذب" خرده بورژوائی. استدلال فوق فراموش می کند که تنها با فعالیت انقلابی همه جانبه و با هدف دست یابی به آگاهی تام و غنی سازی نظریه است که می توان از نفوذ "ایدئولوژی طبقه حاکم"، حتی در بین صفوف انقلابیون، جلوگیری کرد. چنین فعالیتی صرفاً می تواند فعالیتی جمعی و سازمان یافته باشد. اگر استدلال فوق صحیح باشد تنها نتیجه ای که می توان گرفت این است که خواه تشکیلات وجود داشته باشد و خواه وجود نداشته باشد در هر دو حالت طبقه کارگر اصولاً یا قادر به کسب آگاهی طبقاتی نیست و یا در صورت کسب، آن را به سرعت از دست می دهد.

به واقع این شیوه استدلال کاملاً نادرست است، چرا که آغاز یک فرآیند را با پیامد آن یکی می گیرد. از امکان خطر استقلال از طبقه یک سازمان انقلابی، به گونه ای ایستا و قدری گرایانه ای اجتناب ناپذیری این استقلال را نتیجه می گیرد. نه نظریه چنین حکمی را می توان اثبات کند و نه تجربه آن را تاکنون نشان داده است، چرا که وسعت و دامنه خطر به ورطه انحطاط بوروکراتیک در غلطیدن یک سازمان انقلابی - و مهم تر از آن یک حزب انقلابی - نه تنها وابسته

## انقلابی

به گرایش ها و محرکاتی است که آن را به سوی خودمختار شدن سوق می دهند، که به واقع کلیه نهادهای موجود در جامعه بورژوا دچار آن اند، بلکه به ضد گرایش های موجود هم بستگی دارد. یکی از این ضد گرایش ها، عبارت است از پیوستن یک سازمان انقلابی ملی به یک جنبش بین المللی که از سازمان های "ملی" مستقل تشکیل شده و به لحاظ نظری دائماً آن ها را می باید (البته نه از طریق ضوابط تشکیلاتی بلکه عمدتاً از طریق نقادی سیاسی). دخالت مستقیم در مبارزات واقعی و انقلابی توده ها امر گزینش مداوم کادرها را در روند عمل ممکن می سازد. تلاش های مستمر و منظم جهت از بین بردن تقسیم کار از طریق چرخش مداوم وظایف محوله کادرهای تمام وقت حزبی و یا اعضای با حرف مختلف چون کارگران یا دانشگاهی ها، ایجاد ضمانت های تشکیلاتی (از قبیل محدودیت در آمد افرادی که به طور تمام وقت در خدمت حزب هستند، دفاع از و اجرای موازین تشکیلاتی و دموکراسی درون حزبی، نظیر حق داشتن گرایش و جناح) از جمله این ضد گرایش ها هستند.

پی آمد وجود این گرایش های متضاد به مبارزه میان آن ها بستگی دارد، که این هم به نوبه خود در نهایت تابع دو عامل اجتماعی است<sup>۴۷</sup>. از یک سو وابسته است به درجه و میزان منافع اجتماعی ویژه ای که "سازمان مستقل" برای خود ایجاد می کند و از سوی دیگر به گستره فعالیت سیاسی پیشگاه طبقه کارگر. عامل نخست تنها زمانی می تواند شکل گیرد که دومی به طور قابل ملاحظه ای کاهش یافته باشد. بدین ترتیب کل استدلال چیزی بیش از یک بازی ملال آور با کلمات نیست: دردوران انفعال و رکود مبارزاتی طبقه کارگر قادر نیست فعالانه جهت رهایی خود مبارزه کند. اما این حکم به هیچ وجه ثابت نمی کند که در دوران اوج گیری مبارزات کارگران پیشرو و سازمان انقلابی نمی تواند ابزاری مؤثر برای تحقق رهایی نباشد. به هر حال عمل مستقل طبقه (یا قشر پیشروی آن) می تواند و می باید اقدامات "خود سرانه" سازمان را کاملاً کنترل کند.

**وظیفه پیش گام انقلابی عبارت است از انکشاف آگاهی  
انقلابی پیش گام طبقه کارگر**

\*\*\*\*\*